

## بررسی دیدگاه محقق نایینی در لزوم جریان مقدمات حکمت برای دلالت عام بر عموم

محمد جواد نصر آزادانی<sup>۱</sup>

روح الله بهرام ارجاوند<sup>۲</sup>

### چکیده

محقق نایینی در بحث ادوات دال بر عموم نظریه‌اش را چنین مطرح می‌کند که برای استفاده دلالت اداتی مانند «کل» بر استیعاب جمیع افراد، در مدخول ادوات عموم جریان مقدمات حکمت نیاز است. از آن جا که این نظریه، منشأ ورود اشکالات متعدد بر نایینی شده است در مقاله حاضر به طرح و بررسی مهم‌ترین اشکالات وارد شده به نظریه ایشان پرداخته می‌شود. حاصل اشکال پذیرفته شده در مقاله حاضر به مرحوم نایینی، نسبت به لزوم جریان مقدمات حکمت در مدخول ادواتی مثل «کل»، عبارت از آن است که در چنین مواردی مولا با آوردن ادوات عموم به عدم دخالت قید زائد تصریح کرده است. بنا بر این، جایی برای دلالت سکوتی و جریان مقدمات حکمت برای احراز عدم دخالت قید وجود ندارد. ثمره بحث حاضر در تعارض بین مطلق و عام روشن می‌شود که مشهور اصولیان در این بحث عام را بر مطلق مقدم کرده‌اند و اگر عام نیازمند جریان مقدمات حکمت باشد، محلی برای تقدم عام بر مطلق نخواهد بود. این نوشتار، به صورت کتابخانه‌ای نگارش یافته است.

واژگان کلیدی: مقدمات حکمت، ادوات عموم، اطلاق.

۱. استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم، gomgashteh1989@gmail.com

۲. استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم، gomgashteh@gmail.com

## مقدمه

یکی از مباحث مهم و کاربردی در بخش الفاظ علم اصول، مبحث عام و خاص می‌باشد که در آن مسائل گوناگونی مانند حجیت عام مخصوص در باقی، سرایت اجمال مخصوص به عام و ... مورد بحث و مذاقه علمی قرار گرفته است. از جمله مسائل مهمی که در این مبحث بررسی شده، معنای ادوات عموم و انواع آن می‌باشد.

دانشمندان علم اصول معنای موضوع له ادوات اسمی عموم مانند «کل» را دلالت بر استیعاب افراد طبیعت مدخول آن دانسته‌اند، اما سؤالی که در این جا پیش می‌آید، این است که اگر طبیعت بدون قیدی مدخول ادوات عموم قرار گرفت، بدون جریان مقدمات حکمت، می‌توان حکم به استیعاب جمیع افراد آن طبیعت نمود یا برای استفاده استیعاب جمیع افراد طبیعت نیاز به جریان مقدمات حکمت وجود دارد.

به عبارت روشن‌تر، سؤال این است که اگر مولا بگوید: «أكرم كل عالم» و طبیعت عالم به لحاظ ظاهر مقید به قیدی نشود، آیا برای دلالت بر استیعاب جمیع افراد نیاز به جریان مقدمات حکمت می‌باشد؟ در این صورت، در ابتدا باید اطلاق عالم اثبات شود تا بتوان «کل عالم» را بر استیعاب جمیع افراد عالم، بدون هیچ قید و شرطی حمل نمود و در نتیجه «کل» که در رأس الفاظ عموم است، در دلالتش بر استیعاب تابع مدخولش خواهد شد و اگر مطلق بودن مدخول احراز نشود، دلالت بر استیعاب جمیع افراد، نخواهد داشت. یا این که برای استفاده استیعاب افراد، به مقدمات حکمت نیازی نیست و ادوات عموم مثل «کل» با ورود بر مدخول می‌تواند بر استیعاب جمیع افرادی که می‌توانند بر آن منطبق شوند، دلالت نماید؟

نظر مشهور این است که به مقدمات حکمت نیازی نیست و خود لفظ «کل» برای دلالت بر استیعاب معنای استعمالی مدخولش وضع شده است. واژه «کل» در مثال «أكرم كل عالم» بر استیعاب افراد معنای استعمالی عالم که طبیعت عالم است، دلالت می‌نماید. (خویی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۳۴۲؛ اصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۲، ص ۴۴۷؛ حائری، ۱۴۲۴، ج ۱، ص ۵۵۲؛ موسوی خمینی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۱۶۰)



در مقابل برخی از اصولیان، همچون محقق نایینی نظر دارند برای استیعاب همه افراد عام، ابتدا باید مقدمات حکمت را جاری نمود. نتیجه قول نایینی این است که «کل» برای دلالت بر استیعاب افراد مراد جدی از مدخولش، وضع شده است و در صورتی که به واسطه اصالة الاطلاق مراد جدی از مدخول (طبیعی عالم) روشن نشود، دلالت بر استیعاب جمیع افراد منتفی خواهد بود. (نایینی، 1352، ج 1، ص 163)

ثمره این بحث در تعارض بین عام و مطلق روشن می‌شود که مشهور متأخران با استناد به ادله مختلفی، خطاب عام را بر مطلق مقدم می‌دانند، در حالی که اگر نظریه نایینی در بحث حاضر پذیرفته شود، نظریه ایشان مقتضی آن خواهد بود که خطاب عام هم جریان مقدمات حکمت نیاز داشته باشد. از این رو، وجهی برای تقدم عام بر مطلق وجود نخواهد داشت. (روحانی، 1413، ج 3، ص 302)

در مورد پیشینه پژوهش حاضر نیز باید گفت بیشتر اصولیان متأخر از نایینی، در مبحث عام و خاص این بحث را مطرح نموده‌اند و هر کدام به گونه‌ای در اشکال به نظر نایینی کوشیده‌اند؛ اما پژوهشی مستقل در این زمینه که اقوال مشهور را بررسی و نقد کرده باشد، ثبت نشده است.

از این رو، در مقاله حاضر قصد بر آن است که وجوه مختلف نقد این نظریه را که متأخران از نایینی همچون مرحوم خویی، شهید صدر، محقق اصفهانی مطرح کرده‌اند، بررسی و نقد و سپس وجه مختار در اشکال به مرحوم نایینی را بیان کند و در پایان، به برخی از ثمرات عینی این بحث در مسأله تعارض عام و مطلق اشاره نماید. قبل از ورود به اشکالات، نگاهی مختصر به مدعای محقق نایینی، در این بحث شایسته به نظر می‌رسد.

### دیدگاه مرحوم نایینی در لزوم جریان مقدمات حکمت

چنان که بیان شد، محقق نایینی به لزوم جریان مقدمات حکمت در مدخول «کل» برای استفاده استیعاب جمیع افراد، معتقد است. وجهی که از سخن ایشان در استدلال به این نظریه به دست می‌آید، این است که واضح کلمه «کل» را برای دلالت بر استیعاب افراد وضع

کرده است و چون مضاف الیه «کل» طبیعت است، پس این کلمه برای دلالت بر استیعاب افراد طبیعت وضع شده است. اما سؤال این است کدام طبیعت در این جا مراد است؟ طبیعت مطلق یا طبیعت مقید؟ توضیح مطلب این که الفاظ طبایع چنانچه در کتب اصولی آمده است، برای طبیعت مهمله وضع شده‌اند و طبیعت مهمله چنان که می‌تواند مطلق باشد، نیز می‌تواند مقید به قیدی باشد. از این رو، وقتی مولا می‌گوید: «أكرم كل عالم عادل»، چنین تعبیری مستلزم تحقق مجازیت در کلمه «کل» نمی‌باشد؛ چرا که «کل» برای دلالت بر استیعاب افراد مدخول خودش وضع شده است، ولی این که مدخول آن چیست، به «کل» ربطی ندارد. اگر مدخول آن، عالم مقید به قیدی باشد «کل» هم دلالت بر استیعاب تمام افراد عالم عادل می‌کند.

حال این سؤال پیش می‌آید که اگر مولا بگوید: «أكرم كل عالم» و برای ما معلوم نباشد که آیا مولا، مطلق عالم را اراده کرده یا عالم عادل را، چه چیزی می‌تواند تردید ما را برطرف کند؟ به نظر محقق نایینی در این جا ناچاریم از راه مقدمات حکمت وارد شده و اطلاق عالم را ثابت کنیم تا بتوانیم «أكرم كل عالم» را بر استیعاب افراد طبیعت عالم، بدون هیچ قید و شرطی، حمل نماییم. بنا بر این کلمه «کل» که در رأس الفاظ عموم است، در دلالتش بر استیعاب، تابع مدخولش می‌باشد. اگر مدخول آن وسعت داشته باشد، دایره عام هم وسیع خواهد شد و اگر مدخول آن، دارای تضییق بود، دایره عام هم مضیق خواهد بود. اگر ندانیم که مولا چه چیزی از مدخول را اراده کرده است، راهی جز مطرح کردن مقدمات حکمت نداریم. با وجود مقدمات حکمت معلوم می‌شود که مولا مطلق «عالم» را اراده کرده و در این صورت، کلمه «کل» می‌تواند بر استیعاب افراد مطلق عالم دلالت می‌کند.

در سایر چیزهایی که بر عموم دلالت می‌کنند نیز چنین است. به عنوان نمونه، اگر فرض کنیم که نکره در سیاق نفی دلالت بر عموم می‌کند، «لا رجل فی الدار» به این معنا خواهد بود که هیچ فردی از افراد طبیعت «رجل» در «دار» وجود ندارد. در این جا هم باید ببینیم چه چیزی در سیاق نفی واقع شده است؛ زیرا کسی که می‌گوید: «لا رجل



فی الدار»، می‌تواند بگوید: «لا رجل عالما فی الدار». پس اگر بگویید: «لا رجل فی الدار» و ما بخواهیم نفی وجود فردی از افراد رجل را استفاده کنیم، ابتدا باید اطلاقی برای «رجل» درست کنیم تا وقتی در سیاق نفی قرار می‌گیرد، اقتضای عموم بنماید. پس سعه و ضیق نکره در سیاق نفی هم تابع چیزی است که نفی بر سر آن آمده است. اگر نفی بر سر طبیعت «رجل» به نحو اطلاق آمده باشد، به این معنا می‌شود که «هیچ فردی از افراد طبیعت وجود ندارد»، اما اگر قیدی همراه آن باشد، مثل این است که بگویید: «لا رجل عالما فی الدار» در محدوده خودش افاده عموم می‌کند. این در حالی است که، در صورت شک، باید ابتدا اطلاق را از طریق مقدمات حکمت ثابت کرده، سپس حکم به عمومیت نماییم و اگر مقدمات حکمت کامل نباشد، نمی‌توانیم عموم را ثابت نماییم. (نایینی، 1376 ش، ج 1، ص 163 و 533؛ فاضل موحدی لنگرانی، 1381، ج 6، ص 170)

### بررسی مطابقت نظر آخوند با نایینی

مرحوم آخوند در کفایه، در مورد نکره در سیاق نفی و نهی بیان می‌دارد که در «لاتکرم فاسقا»، دلالت نکره در سیاق نفی یا نهی بر عموم قابل انکار نیست؛ ولی یادآوری می‌کند که اول باید ثابت شود که لفظ «فاسقا» مطلق می‌باشد و مبهم نیست. پس ابتدا باید مقدمات حکمت را در «فاسقا» جاری کرد تا معلوم شود مراد مطلق «فاسق» است و «فاسق متجاهر» مراد نمی‌باشد، سپس واقع شدن این نکره در سیاق نفی یا نهی می‌تواند افاده عموم کند. ایشان در ادامه اضافه می‌نمایند که در «کل» نیز وضع همین گونه می‌باشد به این ترتیب که لفظ «کل»، اگرچه وضعاً دال بر عموم است، اما عموم در جمله‌ای مثل «أکرم کل عالم» که ادات عموم دارد، به حسب «ما یراد من مدخوله» می‌باشد و باید دید مراد جدی از مدخولش که «عالم» است، مطلق «عالم» می‌باشد یا «عالم عادل» است. مدلول استعمالی مهم نیست، بلکه باید مشخص شود مدلول جدی و مراد جدی از «عالم» چیست. اگر مولا به لحاظ مدخول «کل» در مقام بیان نباشد یا مراد جدی او «عالم

عادل» بود، منظور از «أكرم كل عالم»، «أكرم كل عالم عادل» خواهد بود، بنا بر این نیاز به مقدمات حکمت وجود دارد. (آخوند خراسانی، 1409، ص 217)

### بررسی کلام آخوند

عبارت صاحب کفایه مجمل است، چرا که ایشان به دنبال مطلب یاد شده، عبارت «نعم، لا یبعد ان یکون ظاهرا عند اطلاقها فی استیعاب جمیع افرادها» را آورده است. اصولیان در این که این عبارت، استدراک از مدخول «کل» می‌باشد یا این که تاکید مطلب قبل در مورد نکره در سیاق نفی و نهی است، اختلاف کرده‌اند. توضیح مطلب آن که احتمال دارد این جمله استدراک از مدخول «کل» باشد و اگر «نعم...» به مدخول «کل» برگردد، ظاهرش این است که صاحب کفایه از حرف قبلی خود در مورد «کل» عدول نموده است. حرف قبلی آخوند این بود که اگر از طرفی گفته شود که لفظ «کل» افاده عموم می‌کند و در عین حال گفته شود در مدخول «کل» جریان مقدمات حکمت را نیاز داشته باشیم، منافاتی بین این دو وجود ندارد؛ ولی با «نعم...» عدول می‌کند و می‌گوید انصاف این است که اگر در خطاب مدخول لفظ «کل» قیدی نداشت، مثلا اگر مولا بگوید «أكرم كل عالم»، ظهور در استیعاب جمیع افراد نسبت به همین مدخول دارد. احتمال دیگر این است که ایشان با این عبارت نعم می‌خواهد بیان دارد چه بسا ادات حرفی در نکره در سیاق نفی چنان چه در آن مقدمات حکمت جاری شود، استیعاب جمیع افراد بعید نیست. از این رو، با توجه به نکته یاد شده، نمی‌توان به صورت قطعی به صاحب کفایه نسبت داد که ایشان در مورد «کل» برای استفاده استیعاب جمیع افراد لزوم اطلاق‌گیری و جریان مقدمات حکمت را پذیرفته است، اما به هر حال ایشان، این بحث را در کلمات خود مطرح کرده و حداقل می‌توان گفت در نکره در سیاق نفی و نهی که ادات حرفی عموم شمرده می‌شود، این مطلب را پذیرفته است. (روحانی، 1413، ج 3، ص 304)

## بررسی اشکالات مرحوم خوبی به مرحوم نایینی

### اشکال اول

اشکال اول محقق خوبی این است که با ادعای نایینی اصلا امکان ندارد که مولا با خطاب خودش و بدون جریان مقدمات حکمت تصریح به عموم کند، چرا که مطابق ادعای ایشان، هر جا تصریح به مقید بودن طبیعت نشود، برای فهم عدم دخل قید زاید باید مقدمات حکمت جاری گردد و این مطلب اصلا قابل قبول نیست که برای مولا امکان نداشته باشد که بتواند با بیانش تصریح کند که این حکم من عام است و اصلا این که همیشه نیاز به مقدمات حکمت وجود داشته باشد، قابل التزام نیست. (خویی، 1422، ج 2، ص 342)

### پاسخ به اشکال اول آقای خوبی

نکته این است که محقق نایینی ادعا نمی‌کند که هیچ کجا امکان تصریح به عموم نیست؛ بلکه ایشان در «اکرم کل عالم» و در «اکرم عالما ای عالم شئت»، این مطلب را مطرح کرده است. در غیر این صورت، اگر مولا تصریح کند و بگوید «یجب اکرام العالم مطلقا»، در این مثال عدم دخل قید زاید را در غرضش بیان کرده است. به عبارت دیگر، با این که «یجب اکرام العالم مطلقا» از ادات عموم نیست، اما مولا بر عدم دخل قید زاید در غرضش تصریح کرده است. محقق نایینی این مطلب را منکر نیست. به بیان دیگر محقق نایینی در «اکرم کل عالم» ادعا می‌کند ابتدا باید مراد جدی از مدخول «کل» مشخص شود و بعد از آن، به ادات عموم برای اثبات استیعاب نسبت به افراد این مدخولش تمسک گردد. وی در «اکرم عالما ای عالم شئت» نیز این ادعا را مطرح می‌نماید. بنا بر این، محقق نایینی در همه موارد چنین ادعایی نمی‌کند. از این رو، امکان تصریح به عموم به طور کلی منتفی نمی‌شود.

### اشکال دوم محقق خوبی

اشکال دوم که مرحوم خوبی بیان کرده، این است که اگر در مدخول «کل» به اجرای مقدمات حکمت نیاز باشد، به کار بردن ادات عموم لغو می‌شود، چون مثلا در «اکرم کل عالم» اگر در عالم مقدمات حکمت جاری بشود، برای اثبات شمول حکم نسبت به

جميع افراد عالم كافي است، حتي اگر لفظ «كل» در جمله نباشد، مي توان شمول نسبت به جميع افراد را استفاده نمود، پس آوردن «كل» بي اثر و لغو مي گردد و لغو بودن قابل التزام نيست. (خويي، 1422، ج 2، ص 342)

### پاسخ به اشكال دوم محقق خويي

پاسخي كه مي توان به اشكال دوم مرحوم خويي داد اين است كه در مثال «اكرم كل عالم» لفظ «كل» آمده است تا شمولات را بفهماند، اگر «كل» نبود شمولات فهميده نمي شد، زيرا در اين صورت فقط عبارت «اكرم عالما» وجود دارد و با توجه به اين كه عالم نكره است، نهايت دلالتش شمول بدلي خواهد بود. به عبارت ديگر، جريان مقدمات حكمت نهايت دلالتي كه دارد اين است كه عالم لابشرط اكرامش واجب است و تفاوتی ندارد عالم فقيه باشد يا نحوی يا .. ولي وقتی ادات «كل» می آید، این عام بدلی تبدیل به عام شمولی می شود و «اكرم كل عالم» بر اكرام همه افراد عالم دلالت می كند. از اين رو، ذكر «كل» در بسياري از موارد لغو نخواهد بود؛ البته پاسخ فوق در مثالهايي همچون «اكرم اى عالم شئت» كارايي ندارد؛ چراكه ادات عموم «اى» نيز شمول بدلي را مي رساند. بنا بر اين، با پاسخ ياد شده، نمي توان اشكال دوم مرحوم خويي را در چنين مثالهايي رفع نمود. (روحاني، 1413، ج 3، ص 303؛ صدر، 1417، ج 2، ص 228)

در پاسخ به شبهه لغويت در مثالهايي همچون «اكرم اى عالم شئت» نيز مي توان گفت: اتیان به ادوات عموم در اين مثالها نيز لغو نيست؛ چراكه سكوت نيز مراتبي دارد و ممكن است يك مرتبه از ظهور سكوتي از مرتبه ديگر آن اقوي باشد. مثلا شما يك زمان سكوت مي كنيد و از هيچ كدام از زيد و عمر تعريف و تمجيدی نمی نماييد. اين ظهور ناشی از سكوت، مشخص می كند كه شما طرفدار زيد نيستيد؛ وگرنه مانند ساير طرفداران زيد، سخني در تمجيد وی می گفتيد؛ اما بدتر از اين حالت هم وجود دارد و آن اين است كه از عمرو طرفداري كنيد و نسبت به نام بردن از زيد و تمجيد از او، سكوت نماييد. يعني يك ظهور سكوتي ديگري هم وجود دارد و آن زماني است كه فقط فضائل عمرو را ذكر مي كنيد و نسبت به زيد در همان زمان سكوت می نماييد، اين



جا هم در باره زید، یک ظهور سکوتی وجود دارد که بیانگر این است که شما دوستدار زید نیستید؛ ولی این ظهور سکوتی دوم به مراتب از ظهور سکوتی اول اقوی است. حال در مثال بحث هم اگر مولا بگوید «اکرم عالما»، ظهور سکوتی جمله مولا این است که قید زائدی ندارد. اما وقتی به جای «اکرم عالما» می‌گوید «اکرم ایّ عالم شئت» ظهوری وجود دارد که از سکوت از بیان قید زائد ناشی می‌باشد. مولا می‌توانست بگوید: «ای عالم عادل شئت»؛ اما چون ادات عموم را به کار برد، در کنار مقدمات حکمت، آن مرتبه قوی‌تر از ظهور سکوتی به وجود می‌آید، بنا بر این ذکر ادات عموم در چنین موردی هم لغو نخواهد بود. (شهیدی، 88-89، تقریرات درس خارج، مبحث عام و خاص)

#### پاسخ دوم به اشکال دوم محقق خوئی

یک فایده «اکرم کل عالم» یا «اکرم عالم ایّ عالم شئت» این است که افراد طبیعت عالم را به ذهن مخاطب خطور می‌دهد. البته اگر سؤال شود خطور به ذهن چه اثر عملی دارد، در جواب بیان می‌گردد که اثر عملی نیاز نیست، تفنن در تعبیر است و تفنن در تعبیر لغو نیست. «اکرم کل عالم» به ذهن مخاطب اخطار می‌کند که افراد عالم موضوع حکم می‌باشند؛ ولی در «اکرم عالما» این مطلب را اخطار نمی‌کند؛ بلکه این که «طبیعت عالم موضوع حکم است» را اخطار می‌کند. این تفنن در تعبیر، استفاده از ادات عموم را از لغویت خارج می‌کند، حتی اگر به مقدمات حکمت نیاز داشته باشد.

#### پاسخ سوم به اشکال دوم محقق خوئی

ممکن است کسی نسبت به اشکال مرحوم خوئی پاسخ دهد، «کل» برای تأکید آمده و تأکید اشکال ندارد، به این ترتیب که هم مقدمات حکمت در «اکرم کل عالم» جاری شود وهم لفظ «کل» باشد و در این جا چنانچه در آیه شریفه «سجد الملائكة کلهم اجمعون» (حجر/30)، «کل» و «اجمعون» ادات تأکید هستند و لغویتی در کار نیست، در محل بحث نیز به واسطه ادات «کل» تأکید عموم، صورت گرفته و لغویتی پیش نمی‌آید. این اشکال به محقق خوئی وارد نمی‌باشد؛ چون ایشان می‌تواند در جواب بگوید: در این مثال‌ها ادات در عرض هم هستند، در آیه شریفه «سجد الملائكة کلهم اجمعون»،

«کلهم» به «اجمعون» نیاز ندارد و «اجمعون» هم به «کلهم» نیاز ندارد و برای تأکید است. اشکال آقای خویی در «اکرم کل عالم» این است که اگر «کل» باشد و مقدمات حکمت جریان نیابد، عموم استفاده نمی‌شود و اگر مقدمات حکمت باشد گرچه «کل» نباشد، استفاده عموم می‌شود، در این صورت «کل» چه اثری دارد. پس در «اکرم کل عالم» اگر مقدمات حکمت نباشد، به نظر مرحوم نایینی «کل» فایده ندارد، ولی در «سجد الملائكة کلهم اجمعون»، اگر «اجمعون» نباشد، «کلهم» فایده دارد و اگر «کلهم» نباشد، «اجمعون» فایده دارد. از این رو، ما نحن فیه با مواردی مثل آیه شریفه تفاوت دارد و نمی‌توان آن را با تأکید در آیه شریفه قیاس نمود.

### بررسی اشکال محقق اصفهانی به مرحوم نایینی

محقق اصفهانی می‌فرماید: اگر قرار باشد در مثل «اکرم کل عالم»، جریان مقدمات حکمت در مدخول «کل» نیاز باشد، تا مدخول «کل» با مقدمات حکمت تعیین پیدا کند و از اهمال خارج شود، به این معنی است که «اکرم العالم» که طبیعت مهمله است با جریان مقدمات حکمت از اهمال خارج و طبیعت مطلقه می‌شود و در اطلاق تعیین پیدا می‌کند. در این صورت اگر «کل» هم در جمله آمده باشد، «کل» هم می‌خواهد افاده تعیین کند. و بر چیزی که قبلاً متعین شده است معنا ندارد تعیین عارض گردد، از نظر ایشان وجود بر وجود عارض نمی‌شود؛ بلکه وجود بر ماهیت عارض می‌گردد. تعیین بر متعین عارض نمی‌شود و متشخص تشخص جدیدی پیدا نمی‌کند. اگر «عالم» در «اکرم کل عالم» با مقدمات حکمت تعیین پیدا کند، یعنی این «عالم» تعیین پیدا کرد و از اهمال خارج شد. معنا ندارد بار دیگر با کل از اهمال خارج شود و تعیین پیدا کند. (اصفهانی، 1429، ج 2، ص 447؛ شهید صدر، 1417، ج 3، ص 229)

### پاسخ اشکال محقق اصفهانی

می‌توان به محقق اصفهانی یک اشکال نقضی کرد مبنی بر این که اشکال شما در «اکرم کل العلماء» و امثال آن نیز وارد می‌شود؛ در حالی که به نظر مشهور، «العلماء» که جمع دارای الف و لام و مفید عموم است، «کل» هم بر سرش آمده است. اساساً در امور

اعتباری، اشکالی در این نیست که مطلبی که واضح است با مثل تأکید واضح‌تر گردد؛ وگرنه این اشکال محقق اصفهانی در آیه قرآن «فسجد الملائکه کلهم» هم به این صورت قابل طرح است که «ملائکه» با «کلهم» تعین پیدا کرد و با قاعده فلسفی که ایشان مطرح نموده، دیگر ذکر «اجمعون» در چیزی که متعین شده است، وجهی ندارد. علاوه بر این که همان طور که قبلاً گفته شد در مثل «اکرم کل عالم»، «کل» می‌آید تا شمولات را بفهماند، اگر لفظ «کل» نبود، شمولات فهمیده نمی‌شد. «اکرم عالما» و حتی «اکرم العالم» با بدلیت هم می‌سازد. پس لفظ «کل» آمده است تا یک چیز جدیدی بیاورد و صرف تعین امر متعین از هر جهت نیست. (صدر، 1417، ج 3، ص 229)

### بررسی اشکالات شهید صدر به کلام محقق نایینی

شهید صدر مدعای مرحوم نایینی را دارای اشکال و پیامدهای فاسد متعددی می‌داند:

#### اشکال اول شهید صدر به نایینی

طبق ادعای نایینی لفظ «کل» آمده تا استیعاب افراد مراد جدی از مدخولش را بیان کند. پس مقدمات حکمت، اول باید مراد جدی از مدخولش که «عالم» است را ثابت کند و سپس استیعاب جمیع افراد استفاده شود. در این صورت نسبت به مواردی که متکلم مراد جدی ندارد و در مقام هذل است، باید گفت ادات عموم مدلول ندارند. یا مثلاً اگر طوطی بگوید «اکرم کل عالم»، طوطی مراد جدی ندارد. پس «اکرم کل عالم» بی‌معنا است. چون مدخول «کل» مراد جدی ندارد. بنا بر این مرحوم نایینی در چنین مواردی باید ملتزم شود این ادات عموم معنا ندارد. این مطلب قابل التزام نیست؛ چون بدون اشکال «یجب اکرام کل عالم» از شخص هازل، حتی اگر از متکلم غیر ملتفت هم صادر شود، مدلول و معنا دارد. (صدر، 1417، ج 3، ص 230)

#### اشکال دوم شهید صدر به نایینی

اشکال دوم از شهید صدر این است که باید بین مفردات کلام به لحاظ مدلول تصویری و استعمالی ارتباط وجود داشته باشد و تفکیک میان آن‌ها درست نیست. پس نمی‌توان نظر داشت که بخشی از کلام، به لحاظ مدلول استعمالی معنا دارد و بخشی از آن به

مراد جدی مربوط می‌شود. ادعای محقق نایینی مستلزم چنین تفکیکی می‌باشد. از این رو، قول او صحیح نیست. زیرا در مرحله دلالت تصویری و استعمالی، میان مفردات «یجب اکرام کل عالم» تفکیک صورت می‌گیرد که بطلانش واضح است.

### اشکال سوم شهید صدر به نایینی

اشکال سوم در کلام شهید صدر این است که ادعای محقق نایینی مستلزم تهافت در لحاظ می‌شود. چون مراد جدی در هر کلامی یک چیز بیشتر نیست. مثلاً در یجب اکرام کل عالم مراد جدی وجوب اکرام هر عالمی است و اگر گفته شود در مدخول کل مراد جدی از آن لحاظ شده و کل دلالت می‌کند بر استیعاب تمام افراد مراد جدی از عالم، در این صورت مراد جدی که از کل کلام می‌باشد و در مرتبه حکم قرار دارد در مرتبه موضوع لحاظ شده است، زیرا مراد جدی در مرحله حکمی است که در کلام عارض بر موضوع است، اگر بناء باشد مراد جدی در مدخول کل یعنی در موضوع برده شود، در لحاظ متکلم تهافت لازم می‌آید.

### مناقشه در اشکال اول و دوم شهید صدر

شهید صدر در بیان اشکال اول مطرح کرد که اگر شخص هاذلی بگوید «یجب اکرام کل عالم» چون او مراد جدی ندارد، پس باید این کلام را بی‌مدلول دانست و چنین سخنی قابل التزام نیست. در جواب به شهید صدر می‌توان از نکته‌ای بهره برد که ایشان در بحث وضع در جلد اول بحوث (ص 279) بیان نموده است. توضیح مطلب وی، آن که اگر شخص هاذل یا حتی مثل طوطی، جمله خبری و انشایی را استعمال کند، مثلاً طوطی یک بار بگوید «نان می‌خواهی؟ فروختم» و بار دیگر بگوید «نان نداریم. به دیگری فروختم»، جمله نخست ظاهرش این است که در مقام انشا است؛ یعنی هر کس که این جمله را از طوطی بشنود، در ذهن او انشای بیع می‌آید؛ ولی وقتی طوطی می‌گوید «نان نداریم فروختم» یا «به تو فروختم» فهمیده می‌شود که اخبار است و تصور از این که نان نداریم و من قبلاً به شما نان فروختم این است که خبر می‌دهد. حال سؤال این است در این جا نیز که طوطی اصلاً استعمال و مراد استعمالی ندارد،

پس چگونه این دو نوع از معنا (انشاء و اخبار) ایجاد می‌شود و فرق این دو جمله چیست؟ جواب ایشان به این نکته، بر مقدمه‌ای بدین شرح مبتنی است که لحاظ می‌تواند به دو نوع صورت گیرد. «بعث» یک بار فانی در بیعی لحاظ می‌شود که در طول این استعمال به وجود می‌آید که در این صورت انشا محقق می‌شود. گاهی هم «بعث» فانی در بیعی لحاظ می‌شود که با قطع نظر از این استعمال موجود است و بدین ترتیب، اخبار محقق می‌گردد. پس دو کیفیت لحاظ وجود دارد؛ در یک لحاظ «بعث» فانی در معنایی است که وجودش مفروغ عنه است که بعث در مقام خبر می‌شود. دیگری لحاظ «بعث» فانی در بیعی است که در طول این کلام پدید می‌آید که مقام انشا است.

شهید صدر با توجه به این نکته تذکر می‌دهد که کیفیت لحاظ در موضوع له بالذات؛ یعنی در تصور معنا اشراب شده است. به عبارت دیگر، هیأت موجود در «بعث» دو موضوع له دارد و «بعث» در حالت اخبار، حکایت نسبت تحقق یافته و در حالت انشاء، ایجاد نسبت در زمان کنونی است. از این رو، زمانی که طوطی می‌گوید «نان می‌خواهی به تو فروختم»، این کلام فنای تصویری است و فنای تصدیقی نمی‌باشد؛ چون طوطی اراده استعمالی و اراده جدی نکرده است. نیز وقتی طوطی می‌گوید «نان نداریم به تو فروختم» که تناسب با اخبار دارد، این سخن، فنای تصویری در معنایی مفروغ عنه از وجود لفظ لحاظ می‌شود.

حال در مثل «یجب اکرام کل عالم» نیز از جهت عقلی محذوری ندارد که «کل» برای دلالت بر استیعاب تمام افراد مراد جدی از مدخولش وضع شده باشد و کسی که هاذل است و مراد جدی ندارد، وقتی «کل» را به کار می‌برد - گرچه بالفعل مراد جدی ندارد - به ذهن مخاطب معنای استیعاب جمیع افراد خطور می‌کند و این معنا یعنی باید مراد جدی از «عالم» را تصور کند.

به عبارت بهتر برای کسی مانند شهید صدر که در بحث وضع به مسلک قرن اکید قائل است، با توجه به این که دلالت لفظ بر معنایی که با آن قرن اکید پیدا کرده، دلالت تصویری است و هر جا و هر گونه که لفظ موجود شود، این گونه دلالت نیز برقرار است؛

حتی اگر طوطی هم بگوید «یجب اکرام کل عالم» می‌توان آن را تصور کرد. توضیح این که با وجود آن که طوطی مراد جدی ندارد، می‌توان تصویری از کل این کلام داشت و زمانی که تصور از کل کلام با تمام مفرداتش وجود دارد، محذور عقلی ندارد که مدلول تصدیقی آن، هنگامی محقق شود که متکلم مراد جدی داشته باشد.

از همین جا پاسخ اشکال دوم شهید صدر نیز روشن می‌شود؛ چرا که اشکال دوم عبارت از آن بود که نباید بین مفردات کلام به لحاظ مدلول تصویری و استعمالی تفکیک نمود. با توجه به مطالب بیان شده، به لحاظ مدلول تصویری؛ یعنی همان که با توجه به مبنای قرن اکید، شنیدن لفظ موجب تصور معنی شود، به مراد جدی بالفعل نیازی نیست و حتی اگر از طوطی هم این جمله شنیده شود، مدلول تصویری آن حاصل می‌گردد و تفکیکی پیش نمی‌آید.

#### مناقشه در اشکال سوم شهید صدر

شهید صدر در اشکال سوم، استلزام تهافت در لحاظ را مطرح کرد. این لازمه در صورتی صحیح است که مراد از اراده جدی، اراده جدی در حکم باشد؛ یعنی اگر در «اکرام کل عالم» مقدمات حکمت در مدخول به لحاظ این که حکمش مطلق است، جاری شود تهافت لازم می‌آید؛ اما اگر مقدمات حکمت به این علت جریان یابد که گفته شود مولا در موضوع، لحاظ مقید نکرده و «عالم عادل» را در رتبه موضوع لحاظ نکرده است، تهافت در لحاظ رخ نمی‌دهد. به عبارت دیگر، اگر مولا بگوید «یجب اکرام کل عالم»؛ ولی عالم عادل را لحاظ کرده باشد، این اخلال به غرض است و از مقدمات حکمت عدم تقید موضوع به دست می‌آید. از این رو، مقدمات حکمت سعه موضوع را نتیجه می‌دهد. بنا بر این، اگر مقدمات حکمت بگوید مدخول «کل» در اراده جدی، طبیعی عالم است، نه عالم عادل، در این صورت تهافت پیش نمی‌آید. علت آن است که زمانی تهافت اتفاق می‌افتد که مراد جدی یعنی حکم وجوب اکرام طبیعی عالم اراده و در رتبه موضوع اخذ شده باشد. در این صورت، معلوم است که تهافت محقق می‌شود؛ اما محقق نایینی چنین ادعایی ندارد. وی قائل به این است که مقدمات حکمت

چگونه می‌تواند اطلاق موضوع را ثابت کند و بگوید این عالم مطلق است و مشروط نیست و مقدمات حکمت که می‌گوید موضوع مطلق است و مشروط نیست، در رتبه موضوع است و در رتبه حکم نیست. بدین ترتیب، این اشکال وارد نمی‌باشد. (شهیدی، 89-90، تقریرات درس خارج، مبحث عام و خاص)

### بیان مختار در اشکال به مرحوم نابینی

اساس نیاز به جریان مقدمات حکمت این نکته است که وقتی مولا می‌گوید «اکرم العالم» احتمال داده می‌شود «اکرم العالم» در مقام ثبوت به عالم عادل مقید باشد. با جریان مقدمات حکمت، ثابت می‌شود که آن چه مولا از گفتنش ساکت شده (عادل)، اصلاً اراده نکرده و ظهور «اکرم العالم» در این که عالم لابشرط، تمام الموضوع برای وجوب اکرام است، ظهور سکوتی است. حال در مثل «اکرم کل عالم» چنین احتیاجی به جریان مقدمات حکمت و اطلاق‌گیری وجود ندارد و نمی‌توان گفت مولا از بیان قید زاید سکوت کرده و آن چه را که از آن سکوت کرده، مراد جدی او نبوده است؛ چرا که مولا در باره قید زاید سکوت نکرده؛ بلکه عدم دخل قید زاید را بیان کرده است. از این رو، وقتی مولا می‌گوید «اکرم کل عالم»، اگر عبد عالم فاسق را اکرام نکند، مولا می‌گوید: «مگر من نگفتم هر عالمی را اکرام کن؟» مولا به بیان خودش احتجاج می‌کند؛ ولی به سکوت خودش احتجاج نمی‌کند. حال در مثال «اکرم العالم» عبد اگر عالم فاسق را اکرام نکند مولا می‌گوید «اگر من فقط می‌خواستم عالم عادل اکرام بشود می‌گفتم اکرم العالم العادل». در اکرم العالم مولا به سکوتش احتجاج می‌کند و می‌گوید من قید نزد «اکرم العالم العادل»، اگر بنا بود فقط اکرام عالم عادل واجب باشد، مقید می‌کردم و سکوت نمی‌نمودم؛ ولی در «اکرم کل عالم» می‌گوید من گفتم «هر عالمی را اکرام کن.» و در واقع به بیان خودش و نه سکوتش احتجاج می‌نماید. بنا بر این، در مواردی که ادات عموم مثل «کل» به کار رفته، خود عبارت بیانگر عدم دخل قید زائد بوده و نیازی به جریان مقدمات حکمت نخواهد بود. (شهیدی، 89-90، تقریرات درس خارج، مبحث عام و خاص)

### اشاره به ثمره بحث در برخی تطبیقات فقهی

چنان چه در آغاز پژوهش اشاره شد، ثمره اصلی بحث لزوم یا عدم لزوم جریان مقدمات حکمت در مدخول ادوات عموم، در تعارض بین عموم و مطلق ظاهر می‌شود. بیان مطلب آن که مشهور اصولیان در تعارض بین عام و مطلق، دلیل عام را بر مطلق مقدم دانسته و برای تقدم عام بر مطلق به ادله مختلفی مانند غلبه تخصیص بر تقيید، تقدم دلیل لفظی بر دلیل عقلی و ... تمسک نموده‌اند. این در حالی که مطابق مسلک لزوم جریان مقدمات حکمت در مدخول ادوات عموم و احتیاج عام به مقدمات حکمت، چنان که برخی از اندیشمندان، همچون شهید صدر (صدر، 1417، ج 7، ص 277) اشاره نموده‌اند، وجه فنی برای تقدیم خطاب عام بر خطاب مطلق وجود نخواهد داشت و در واقع تعارض بین دو مطلق شکل خواهد گرفت.

در پایان مقاله، به سبب اهمیت موضوع بحث، به دو مورد از ثمرات فقهی که اتخاذ مبنی در مورد بحث در آن تاثیرگذار است، اشاره می‌شود.

1. در روایت «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْكَاهِلِيِّ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ 7 قَالَ: قُلْتُ أَمْرٌ فِي الطَّرِيقِ فَيَسِيلُ عَلَيَّ الْمِيزَابُ فِي أَوْقَاتٍ أَعْلَمُ أَنَّ النَّاسَ يَتَوَضَّئُونَ. قَالَ: لَيْسَ بِهَ بَأْسٍ، لَا تَسْأَلُ عَنْهُ. قُلْتُ: وَ يَسِيلُ عَلَيَّ مِنْ مَاءِ الْمَطَرِ أَرَى فِيهِ التَّغْيِيرَ وَ أَرَى فِيهِ آثَارَ الْقَدْرِ فَتَقَطَّرُ الْقَطْرَاتُ عَلَيَّ وَ يَنْتَضِحُ عَلَيَّ مِنْهُ وَ الْبَيْتُ يَتَوَضَّأُ عَلَيَّ سَطْحَهُ. فَيَكْفُ عَلَيَّ ثِيَابِنَا؟ قَالَ: مَا بَدَأَ بَأْسٌ لَا تَغْسِلُهُ كُلُّ شَيْءٍ يَرَاهُ مَاءُ الْمَطَرِ فَقَدْ طَهَّرَ.» امام صادق 7 فرمود: هر چیزی که آب باران بر آن بریزد، پاک می‌شود. (کلینی، 1407، ج 3، ص 13) و در روایت «أَخْبَرَنِي الشَّيْخُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ 7 قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْكَلْبِ يَشْرَبُ مِنَ الْإِنَاءِ.. قَالَ: اغْسِلِ الْإِنَاءَ وَ عَنِ السُّؤْرِ. قَالَ لَا بَأْسَ أَنْ يَتَوَضَّأَ مِنْ فَضْلِهَا إِنَّمَا هِيَ مِنَ السَّبَاعِ.»

امام صادق 7 در مورد سگ فرمودند «پلید و نجس است و با بقیه آبی که خورده است، وضو نکیر و ظرفی که از آن خورده است را با خاک بشوی و سپس دو بار با آب بشوی.» (طوسی، 1407، ج 1، ص 19).



مرحوم محمد تقی آملی در بحث تطهیر ظرف نجس می‌گوید: «اطلاق صحیحه بقباق، یعنی روایت دوم، اقتضای عدم فرق بین قلیل و غیر قلیل را در لزوم تعدد شستن دارد؛ ولی اطلاقش با عموم اکتفا به یک بار شستن با آب باران تعارض می‌کند و در تعارض عام و مطلق، عام مقدم می‌شود. (آملی، 1380، ج 2، ص 216) این در حالی است که اگر عموم به جریان مقدمات حکمت نیاز داشته باشد، چنین تقدمی معنا نخواهد داشت.

□ 2 - در روایت «مَا أَخْبَرَنِي بِهِ الشَّيْخُ أَيَّدَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى وَ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بِشِيرٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: فِي الدَّمِ يَكُونُ فِي التَّوْبِ، إِنْ كَانَ أَقَلَّ مِنْ قَدَرِ دَرَاهِمٍ، فَلَا يُعِيدُ الصَّلَاةَ وَ إِنْ كَانَ أَكْثَرَ مِنْ قَدَرِ الدَّرَاهِمِ وَ كَانَ رَأَهُ فَلَمْ يَغْسِلْهُ حَتَّى صَلَّى فَلْيُعِدْ صَلَاتَهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ رَأَهُ حَتَّى صَلَّى، فَلَا يُعِيدُ الصَّلَاةَ.»

امام باقر 7 فرمود: «خون در لباس اگر کمتر از یک درهم باشد، نماز را اعاده نکند و اگر بیش از یک درهم باشد و قبلا آن را دیده و نشسته است، نماز را اعاده کند.» (طوسی، 1407، ج 1، ص 255)

امام صادق 7 در روایت «وَ فِي الْعِلَلِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ يَأْسِنَادُهُ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ 7 قَالَ: لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ فِي شَعْرٍ وَ وَبِرٍ مَا لَا وَكَلُ لِحْمُهُ - لِأَنَّ أَكْثَرَهَا مُسُوخٌ.» فرمود: «نماز در کرک و مو و پوست و بول و مدفوع و هر چیزی از آن (حیوان حرام گوشت) باطل است.» (حر عاملی، 1104ق، ج 4، ص 347)

مرحوم خوئی در بحث مانعیت خون در نماز می‌گوید: «اظهر عدم عفو از خون حیوان حرام گوشت است؛ زیرا اگر معارضه بین این دو روایت را بپذیریم، روایت دوم به جهت عام بودن (کل شی منه) بر روایت اول (صدور حکم صحت نماز) که ظهور آن اطلاقی است، مقدم می‌شود. (خوئی، 1422، ج 4، ص 315) نکته آن که در صورت احتیاج عام به مقدمات حکمت، تقدم روایت دوم معنا نخواهد داشت.

**نتیجه‌گیری**

با توجه به مطالب بیان شده، به نظر می‌رسد دلالت بر استیعاب جمیع افراد در مدخول ادوات عموم، نیازمند جریان مقدمات حکمت نمی‌باشد؛ اما نه از باب وجوهی که برخی اصولیان همچون محقق خویی، اصفهانی و شهید صدر بیان نموده‌اند؛ بلکه وجه اصلی عدم احتیاج به جریان مقدمات حکمت در مدخول اداتی مثل کل، آن است که مولا با آوردن لفظ «کل» عدم قید زائد را بیان کرده است. بنا بر این، وجه اصلی که در جریان مقدمات حکمت وجود دارد و آن عبارت است از عدم اراده قیدی که مولا از گفتن آن سکوت نموده است، در مدخول ادوات عموم وجود نخواهد داشت؛ چرا که با تصریح به عدم قید زائد جایی برای دلالت سکوتی وجود ندارد.

## منابع

\* قرآن کریم

1. آملی، محمد تقی (1380ق). مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی. چاپ اول. تهران: مؤلف.
2. اصفهانی، محمد حسین (1429ق). نهاية الدراية. چاپ دوم. بیروت: موسسه آل البيت: لإحياء التراث.
3. حائری، مرتضی (1424ق). مبانی الأحكام فی أصول شرائع الإسلام. چاپ اول، قم، موسسه النشر الاسلامی.
4. خراسانی، محمد کاظم (1409ق). كفاية الأصول. چاپ اول. قم: موسسه آل البيت:.
5. خویی، ابوالقاسم (1422ق). مصباح الأصول. چاپ اول. قم: مكتبة الداوری.
6. صدر، محمد باقر (1417ق). بحوث فی علم الأصول. چاپ سوم. قم: موسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت:.
7. طوسی، محمد بن حسن (1407ق). تهذیب الاحکام. چاپ چهارم. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
8. فاضل موحدی لنکرانی، محمود (1381ش). اصول فقه شیعه. تقریرات محمد ملکی اصفهانی. چاپ اول. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار:.
9. کلینی، ابوجعفر، محمد بن یعقوب (1407ق). الکافی. چاپ چهارم. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
10. موسوی خمینی، سید روح الله (1423ق). تهذیب الأصول. چاپ اول. تهران: دارالفکر.
11. نایینی، محمد حسین (1376ش). فوائد الاصول. چاپ اول. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

12. نایینی، محمد حسین (1352ش). *أجود التقریرات*. تقریرات ابوالقاسم خویی. چاپ اول. قم: مطبعة العرفان.

13. تقریرات درس استاد شهیدی. [www.shahidipoor.ir](http://www.shahidipoor.ir).